

مرکزیت سلمیه در دعوت اسماعیلیه

نویسنده: دکتر محمد زیود

مترجم: رجبعلی وثوقی مطلق^۱

سیده عقيله سيد موسوی^۲

مذهب اسماعیلیه یکی از شاخه های تشیع بوده که فعالیت خود را بصورت رسمی از اواخر قرن دوم هجری شروع کرد. دلایل متعددی در شکل گیری عقاید اسماعیلیه و گسترش سریع تفکر آنان دخیل بوده اما عملکرد سوء دولت های وقت مخصوصا برخورد ظالمانه بنی عباس نسبت به شیعیان بی تردید بیش از همه تاثیر گذار بوده است. قراین و شواهد تاریخی نشان می دهد که سلمیه در شام نخستین پایگاه فعالیت های سیاسی و نظامی اسماعیلیان بوده است. این فعالیت که ابتدا بصورت پنهانی خود را نشان داد به تدریج در سراسر جهان اسلام سایه اش را گستراند. آنان توانستند در برخی نقاط مانند مصر و بحرین دولت تشکیل بدهند. نظر به اهمیت سلمیه پژوهش حاضر بر آن است تا موقعیت این مرکز را از ابعاد مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

کلید واژه ها: اسماعیله - شام - سلمیه - فاطمیان - تشیع

^۱ - استادیار گروه تاریخ واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، ایران. ra.vosoughi@chmail.ir

^۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب و مدرس دانشگاه علوم قرآنی

سلمیه شهر کوچکی از توابع شام است که در شرق رودخانه عاصی در مسافت ۲۵ مایلی شهر حمات و ۳۵ مایلی شمال شهر حمص قرار دارد و در دشتی حاصلخیز در ارتفاع [۱۵۰۰] پایی از سطح دریا بر کرانه بیابان شام^۱ واقع می‌باشد. جایگاه آن با گذشت دوران‌ها، اهمیت بسیاری در تاریخ بدست آورده است، از آنجاکه، راه‌های مشهور بزرگ آمده از بیابان [تدمر] و عراق و غیر آن دو، در این شهر با هم تلاقی و برخورد پیدا می‌کرد.

احتمال قوی دارد که، شهری دارای قدمت و ریشه‌داری است. آثارش که شامل کتاب‌ها و کتیبه‌های یونانی^۲ است بر آن گواهی می‌دهد. اما نام آن، که جغرافی‌دانان عرب در لفظ و ریشه آن اختلاف نظر دارند، برخی آن را با تخفیف یاء، و برخی آن را مشدد نوشته‌اند.^۳

یاقوت حموی ریشه‌های این لفظ را به روایتی که در ارتباط با مؤتکفه^۴ است بازگردانده است: «زمانی که عذاب بر مردم مؤتکفه نازل شد، خداوند به صد نفر از آنها رحم کرد و جانشان را نجات داد؛ پس به سلمیه نقل مکان کردند و آنجا را آباد کرده و در آن سکونت گزیدند. پس سلم مائه نامیده شد. سپس مردم نام آن را تحریف کردند و سلمیه^۴ خواندند». به نظر می‌رسد این نظریه صحیح باشد که نامگذاری از ریشه‌ی [سلیماس] یونانی باشد که یا منسوب به جزیره‌ای در یونان و یا به شهری در قبرس که نام هرودی آنها سلامیس^۵ بوده است. البته نمی‌توان گفت حتماً به این معنا است که کسانی که این شهر را ساختند یونانی هستند؛ چه بسا در زبان‌های سوری قدیم نامی دارد که تا کنون کشف و شناخته نشده است.^۶

همچنان که نظرات و گفته‌های دیگری وجود دارد که برخی پژوهشگران در خصوص این نامگذاری آورده‌اند.

این شهر در طی فتوحات اسلامی تابع جندحمص بود؛ و به دنبال نقشه‌ای که مشخصه‌های آن را رهبر مسلمان عرب، ابوعبید عامر بن جراح همراه خلیفه فاروق^۷ ترسیم کرد، فتح شد. به گونه‌ای که در خلال فتح حمص در سال ۱۵ هجری؛ از دست بیزانسی‌ها گرفته شد؛^۸ پس از آن مرزی از مرزهای مهم و معروف شام^۹ گردید و تا سال ۱۵۰۰م، همچنان از توابع حمص بود^{۱۰}، به طوری که از لحاظ [نظام] اداری تابع شهر حمات، گردید.

منابع اسلامی آن را ذکر کرده و بر اهمیت جهادی، مرزی و نقش دفاعی آن تأکید کرده است، و نیز ادیسی با تأکید بر اهمیت آن در حمایت از اسلام و مسلمین، در مورد آن گفت: برآستی که آن دژی

است همچون شهر مدینه^{۱۱}، با اینکه، کسانی این نظر را مرجح می‌دارند که این شهر ویران بوده تا اینکه عباسیان آن را آباد کردند^{۱۲}. اما آنچه ثابت است وجود این شهر در این دوره است؛ پس خلیفه بن خیاط در تاریخ خود و در ذیل رویدادهای سال ۶۶ هـ/ ۶۸۶م، این گونه آورده است: که امیرالمؤمنین در این سال در سلمیه قربانی کرد^{۱۳}، و این بدان معناست که خلیفه عبدالملک بن مروان در سال دوم خلافتش در [نحر اُضحی] این شهر قیام کرد و این بر وجود گروه‌های عربی مهم انسانی دلالت دارد که در آنجا مستقر بودند و خلیفه اموی در راضی کردن آنها و کسب تأیید از سوی آنان تقلا می‌کرد. به ویژه اینکه بدانیم اوضاع در طی این دوران به شدت ناآرام بود و خروج بسیاری از سرزمین‌های حکومت از اطاعت امویان و بیعت شان با عبدالله بن زبیر^{۱۴}، کسی که از زمان فاجعه‌ی کربلا در سال ۶۱ هـ/ ۶۸۱م، در حجاز علیه امویان قیام کرد و قیام وی تا سال ۷۳ هـ/ ۶۹۲م، ادامه یافت، تهدید سرنگونی حکومت اموی را موجب گردید.

کوتاه سخن آنکه سلمیه در آن زمان و پس از آن دوران، از تمامی جهت‌ها و جنبه‌های سیاسی و نظامی و اجتماعی و همچنین اقتصادی و به ویژه تجاری، به لحاظ قرار گرفتن آن بر کرانه‌های بیابان مهم شام و بر راه بین‌المللی تجارت؛ ایستگاه تجاری و مرکزی مهم از مراکز تجاری در وسط شهر شام، بود و تا آن زمان هم منطقه مؤثری در تاریخ شهرهای شام و شهرهای مرکزی که در رأس دو شهر حمص و حمات است، محسوب می‌شد که همگی بر اهمیت آن می‌افزاید.

سلمیه با گذشت دوران‌ها، منطقه مرکزی را در سرزمین مهم و ممتاز شام تشکیل داد؛ به طوری که مورد توجه و قبله آزمندان و مشتاقان به راه یافتن و نفوذ در آن به منظور بهره‌کشی از امکانات و غارت منافع سرزمین عربی اسلامی ما، بود. شام و این منطقه مرکزی از مکان‌های منحصر به فرد در تاریخ است که شرایط و حوادث را برای مقابله و رویارویی با تمام آزمندان آماده آورد و آن را پایگاه همیشگی فرمانروایی قرار داد.

سلمیه در عهد عباسیان

بی‌شک این شهر نقش مهمی در عهد عباسی داشته است و شاهد آن حوادث نظامی بود که از زمان قیام خلافت بنی عباس در سال ۱۳۲ هـ/ ۷۵۰م؛ در این سرزمین به وقوع پیوست، و نقش مهم آن در سرکوب جنبش‌های شورشی و نیروهای مخالف در شام علیه عباسیان آشکار شد. همچنین در تحکیم حکومت عباسی سهیم بود تا اینکه مرکز مهمی از مراکز شد که جنبش‌های متعدد مخالفان مقامات عباسی را رهبری کرد و به حکومتشان پایان داد.

سلمیه رخداد جنگی، که بین فرمانده عباسی عبدالله بن علی اولین فرمانده عباسی و کارگزاران آن در بلاد شام و بین ابی‌الورد مجزاه بن کوثر بن زفر بن حارث کلایبی^{۱۵} که از فرماندهان مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی بود، را مشاهده کرد.

این پیروزی، هم پیمانی با عباسیان بود در اموری که به تثبیت حضورشان در سرزمین شام کمک کرد، حوادث این جنگ در مرج الأخرم رخ داد که شرح آن هم طبری وهم ابن ائیر آورده است. ولی هر دوی اینها به سلمیه نه مفصل و نه کوتاه اشاره نکرده^{۱۶}؛ جزء اینکه یاقوت حموی خاطر نشان کرده که مرج الأخرم در نواحی سلمیه یا حمص قرار گرفته است^{۱۷}.

دیگر باره این سخن باز می‌گردد که، مرج هم اکنون به قریم واقع در کرانه غربی اطلاق می‌شود. زیرا در تمام منطقه شمالی شام، هیچ مرجی که نامش قرین به اخرم باشد یافت نمی‌شود مگر آنچه در منطقه سلمیه موجود است. همچنین یادآور می‌شود که مرج، امروزه به نام خصیمیه واقع در شمال سلمیه شناخته می‌شود. ابن ائیر در [تاریخش] به این نبرد اشاره کرده، و آن را در شورش مجزاه بن کوثر بن زفر بن حارث کلایبی خلاصه کرده است. کسی که عبدالله بن علی عباس او را به درجه امیری منصوب کرد و اهالی قنسرین او را به شورش علیه سفاح (۱۳۲-۱۳۶هـ) // (۷۵۰-۷۵۴م) اولین خلیفه عباسیان؛ حمایت و پشتیبانی کرده و خود را برای مرگ آماده کردند و اهالی حمص نیز به ایشان پیوسته با عبدالله بن یزید بن معاویه به عنوان خلیفه، بیعت کردند.

ابن ائیر اظهار می‌دارد که ابن‌الورد، از شیوه‌های خشن، شدید که عباسیان برای گرفتن اموال و زمین‌ها از صاحبانشان به کار می‌گرفتند راضی نبود؛ پس تصمیم گرفت که از ایشان انتقام بگیرد^{۱۸}. و از این شورشیان نیروی بزرگی بالغ بر ۴۰ هزار جنگجو جمع کرد، هنگامی که آتش جنگ شعله کشید؛ از دو طرف هزاران نفر کشته شدند، شورشیان مورد محاصره قرار گرفتند و شکست خوردند و ابن‌الورد کشته شد. اما عبدالله بن یزید به حجاز فرار کرد و متواری شد تا اینکه در عهد خلیفه منصور (۱۳۶-۱۵۸هـ) // (۷۵۴-۷۷۵م) کشته شد^{۱۹}.

این انقلاب زود هنگام در تاریخ این شهر که پر از ناآرامی و اغتشاش بود، امری منحصر به فرد نیست؛ و به اهمیت آن اشاره دارد. این جنبش‌ها، مانع استقرار عباسیان در این شهر نشد؛ سپس عبدالله بن صالح در آن اقامت گزید و گروهی از هاشمیان؛ یعقوبی تصریح کرده که عبدالله بن صالح آن را بنا نهاده است. این حقیقت روشن نشده که آیا این شهر ویران بود سپس عبدالله آمد و آن را بازسازی کرد^{۲۰} و چه بسا بناهایی بدان افزوده باشد. البته بعید نیست که این شهر به دنبال جنگ بسیار شدیدی

که در نزدیکی آن رخ داد، در معرض نابودی کامل قرار گرفته باشد. به هر روی در آن زمان شهر آبادی شد که اکثریت آن را هاشمیان تشکیل می‌دادند. به طوری که ابوالفداء به نقل از ابن حوقل بیان داشته که بیشتر ساکنین سلمیه را، فرزندان هاشم تشکیل می‌دهند.^{۲۱}

حضور هاشمیان در سلمیه امری شناخته شده بود و این از نظر کسی مخفی نبود، هاشمیان در آنجا سلطنت بزرگ و باشکوهی تشکیل دادند. اصفهانی ذکر کرده که یکی از شاعران مشهور دولت عباسی عبدالسلام بن رغبان معروف به دیک الجن بود، زمانیکه بیمار شد به سلمیه رفت و نزد احمد بن علی هاشمی^{۲۲} برای مدتی طولانی اقامت گزید تا حالش بهبود یافت.

هم چنان که سلمیه به دیدار خلیفه مهدی (۱۵۸-۱۶۹هـ) / (۷۷۵-۷۸۵م)، که در سال (۱۶۳هـ) / (۷۷۹م)، از آنجا گذشت مشرف شد؛ زمانی که برای به دست آوردن محبت اهالی سلمیه قصد شام نمود سپس دمشق و بیت المقدس را دیدار کرد و در فیصله دادن به اختلافات گوناگون قبیله‌ای در سرزمین شام کوشید و اموالی را برایشان تقسیم نمود.

و هنگامی که در راه بیت المقدس بود به عنوان مهمان نزد عبدالله بن صالح فرود آمد و طبری اشاره کرد به اینکه او از آنچه در منزلش در سلمیه دید خوشش آمد^{۲۳}، عبدالله بن صالح از جایگاه برجسته و عالی نزد خلفای عباسیان برخوردار بود، به این خاطر، خلیفه خواهرش را به ازدواج او درآورد و او را به عنوان والی بر منطقه الجزیره^{۲۴} منصوب کرد.

به مدد و لطف عبدالله پسر صالح آن سرزمین آباد شد و سیستم آبیاری مبتنی بر کانال‌هایی که نهرها را به سوی آن روان و جاری می‌کند ایجاد کرد و زمینش را احیاء نمود؛ تا اینکه در آن زعفران کاشت شود^{۲۵}. أبو الفداء به این حقیقت تأکید کرده و به اهمیت کشاورزی آن توجه می‌دهد. و در این باره می‌گوید: برآستی آن سرزمینی منزه و فرح‌بخش و آب‌های آن متکی بر قنوات و دارای باغ‌های بسیاری است^{۲۶}، هم چنان که از ابن حوقل نقل شده که سلمیه در کنار بادیه‌ای حاصلخیز است^{۲۷} و به نقل از العیزی که گفته: آن دارای آب و برف فراوان و پر نعمت و حاصلخیز است^{۲۸}.

سلمیه در سال ۲۹۰هـ / ۹۰۳م، در معرض فاجعه‌ای بزرگ قرار گرفت که حرکت آن را فلج کرد. این حادثه پیامد اختلافی بود که بین امام المهدی و بعضی از داعیان کوفه و قرامطه از جمله زکوریه و ابن-مهرویه ایجاد شد و آنان علیه امام شوریدند و بدون موافقت وی، علیه عباسیان انقلاب کردند، و به شام یورش بردند و پس از خروج المهدی از آن، وارد سلمیه شدند. حسین بن زرکویه [صاحب الشامة]^{۲۹} معروف به ابی مهزول پس از ورود به سلمیه، به قتل تمام ساکنان آن بدون استثناء اقدام کرد. بدین

ترتیب سلمیه از مهاجرانی که به سوی آن می‌آمدند از جمله تاجران و دانشمندان خالی شد و با از دست دادن جایگاه خود چراگاهی برای جنگجویان و راهزنان شد و ساکنان آن به سوی مکان امن و آرام مهاجرت کردند.

هنوز مدت طولانی نگذشته بود که سلمیه عاقبت خود را بازیافت و نقش سیاسی و فرهنگی خود را به دست آورد و در رخداد‌های مهم شام دخیل شد. این منطقه مرکزی، درگیری‌های بزرگی بین نیروهای آزمند و مشتاق نفوذ از جمله اخشیدی‌ها و حمدانی‌ها و دیگر رهبران مشتاق به نفوذ و قدرت را مشاهده کرد، که جنگ‌های متعددی بر این سرزمین را فرماندهی کردند و در نتیجه این جنگ‌ها، رنج‌های بسیاری از جانب رهبران به این سرزمین رسید.

در دوره حکومت حمدانیان در شام (۳۳۳-۳۹۴هـ) // (۹۴۴-۱۰۰۳م)، سلمیه شهر مهمی شد و جایگاه خود را پس از حلب که پایتخت شهر بود نزد ایشان به دست آورد.

در مقابله با خطرهای اقتصادی و فراهم آوردن ضروریات بزرگ نظامی مورد نیاز حمدانی‌ها در درگیری شدید علیه بیزانسی‌ها تا فروپاشی حمدانیان در حلب، به عنوان یابوری قوی مشارکت داشت.

به دنبال توسعه طلبی فاطمیان در سرزمین شام ۳۵۹ هـ / ۹۷۰م، سلمیه از شهرهای مهم و محبوب و زادگاه پیشینیان و دارالهجره^{۳۰} و خاستگاه حرکتشان به سوی مغرب گردید. با وجود اینکه حکومت فاطمی در شام تثبیت نشده بود و سازگاری قوی بین فاطمیون و بسیاری از شهرهای شام نبود؛ اما سلمیه با توجه ویژه‌ای از سوی فاطمیون روبرو شد و در فعالیت‌های آنان شرکت داشت و تحت تأثیر حوادث سیاسی و نظامی آنها قرار داشت.

این ترکیب سکونتی از اشراف بنی‌هاشم در کنار پیشرفت شهر سلمیه و با عنایت به جایگاه مهم و اهمیت اقتصادی مخصوصاً کشاورزی و تجاری و آب و هوای خوبش همه و همه به گواهی سیاحان جغرافی‌دان خبره و مورد اعتماد و دور اندیش، ما را به یقین می‌رساند که این شهر دارای ارزش و اهمیت اجتماعی و اقتصادی فراوانی بود و تمام اینها آن را شایسته این کرد که مرکزی مهم و همسو با جنبش‌های مخفی و مخالف با خلافت عباسی گردد. همچنین مرکز فرماندهی مهم‌ترین و وسیع‌ترین جنبش فکری بود که نه فقط سرزمین شام، بلکه تمام مناطق اسلامی در طول دوران عباسی آن را شناخت؛ این جنبش برای مدت طولانی علیه عباسیان عمل کرد و توانست سلطنت عباسی را به لرزه درآورد و آن را به سقوط تهدید کند.

همه اینها با انتخاب سلمیه از سوی امام عبدالله بن محمد و قرار دادن این شهر به عنوان پایگاه و محل اقامت آغاز شد؛ و مرکزی شد که داعیان به آن روی آوردند و اموال و اخبار از تمام شهرها به سوی آن سرازیر گشت.

سلمیه و اسماعیلیه

نام سلمیه به اسماعیلیه گره خورده است^{۳۱}، هرگاه نامش برده می‌شود دعوت اسماعیلیان و نقش امامان مستور، مستقر و مستودع و داعیان و حجت‌هایشان و جنبش‌های فکری و سیاسی تحت فرماندهی آنان و اندیشه‌های سرازیر شده در سراسر عالم اسلامی توسط داعیان و مویدان و مریدان آنها و گروه‌ها و حزب‌های مختلفی که آنها را آگاهانه و نا آگاهانه پذیرفتند، به ذهن متبادر می‌سازد.

همچنین باید به آثار تاریخی اشاره کنیم که مناطق وسیعی از عالم اسلامی از غرب تا شرق و نیز برپایی دولت‌ها و شکل‌گیری تمدن‌ها را در برمی‌گیرد.

این آثار در نتیجه تلاش اسماعیلیان ایجاد شد؛ کسانی که داعیان آنها، سلمیه را به عنوان پایگاه و دار هجره و مرکزی برای طرح‌ریزی نقشه‌ها، به منظور سرنگونی خلافت عباسی بغداد قرار دادند.

در مورد اسماعیلیان، که خود را فاطمیان نامیدند و همچنین به عبیدین شناخته شدند اختلاف نظرهای بزرگ و دیدگاه‌های ضد و نقیضی در باب اعتقادات و اندیشه‌های فکری و نیز اصول اجتماعی آنان وجود دارد و حتی در خصوص انتسابشان به علویان از فرزندان علی و فاطمه الزهرا(س) نیز اختلافاتی است، اسماعیلیان همچنین، میمونین^{۳۲}، قداحین و غیره خوانده می‌شدند و اینها نمی‌تواند این حقیقت آشکار و مهم را از بین ببرد، هر آنچه از شهر سلمیه، پایگاه اسماعیلیان توسط داعیان و اندیشه‌های آنان نشر یافت و آنچه که در نتیجه این دعوت مخفیانه و سازمان یافته و دقیق رخ داد، تا جایی که معما شد که حل آن سخت و دشوار گشت را نمی‌توان نادیده گرفت.

بدین ترتیب منبع الهامی برای جنبش‌های فکری و سیاسی پس از خود، در سراسر جهان به شمار می‌رفت که از نقشه‌ها و سازماندهی آن نشأت گرفته بود.

و نتایجی که دعوت اسماعیلی جریان یافته از سلمیه در پی داشت، گواه محکمی بر اهمیت این شهر است. میزان فعالیت این رهبران اعزامی را بیان می‌کند، که از سلمیه خارج شدند و دست به کارهایی زدند که منجر به قیام دولت‌ها و پدید آمدن شهرها و گسترش تمدن‌ها شد که همه اینها با حوادث سیاسی و نظامی همراه بود؛ و همگی بر اهمیت سلمیه و رهبران مستور و جایگاه و نقش تاریخی آن با گذشت دوره‌های عباسی تأکید می‌کند.

از اینجاست که این شهر به عنوان مادر و محور پیدایش شهرها و دولت‌هایی همچون مهدیه فاطمیه و منصوریه در مغرب و بعد از آن در قاهره معزیه^{۳۳} و دیگر تمدن‌های مهم اعتبار خود را بدست می‌آورد. علاوه بر این، شهرهای مهمی با آثار و مشخصاتی که داشتند برای خدمت به دعوتی که اساساً از این شهر کوچک آغاز شد به وجود آمد و این دعوت سرّی به دست محمد بن اسماعیل بن جعفر آغاز شد و به دست امام مهدی عبدالله یا [عبدالله] اولین خلیفه حاضر در مغرب آشکار شد.

زمانی که بخواهیم از اصول اسماعیلیان و انتسابشان سخن بگوییم پس خودمان را در برابر امواجی متلاطم و جریاناتی مخالف و گرایش‌های متفاوت میابیم که ممکن نیست بینشان هماهنگی باشد؛ و همزیستی با آن و اطمینان به آن غیر ممکن است، بنابراین باید به اختصار خلاصه‌ای از این نظریه‌ها که تحت تأثیر سیاست بود، را بیان کنیم. و نظر مورخان این گروه‌ها را گرفته همراه با پژوهش‌های جدید تلاش می‌کنیم که به دوره‌های فرهنگی و تمدنی ایشان توجه کنیم. آنچه مهم است اینکه تا حد امکان از نظریه‌های فلسفی و اعتقادی دور باشیم، با این حال، شاید ما را به هدفی که مد نظر آنهاست نرساند و معمای اسماعیلیه را حل نکند و تا حدّی بر پوشش و نامفهومی آن بیفزاید.

روایت‌های متناقض^{۳۴} در خصوص آنها وجود دارد که در رأس آن، روایتی است که به بیان ابن‌ندیم در کتاب الفهرست آمده که مابین اسماعیلیه و دیسانیه ثنویه^{۳۵}، ربط می‌دهد و نسب آنها را به میمونیه قداحیه ثنویه [دوگانه پرستی، دو خدایی] باز می‌گرداند.

و برخی از آنها را به ریشه‌های یهودی^{۳۶} نسبت می‌دهد و درباره آنها می‌گوید: اینان یهودیان غرق شده در یهودیتشان هستند.

البته مقریزی به طور مفصل این روایت‌ها را در اخبارش از اسماعیلیان آورده و تأکید دارد که آنها از این اتهامات بری هستند و به درستی نظر معلمش ابن‌خلدون که به درستی نسب فاطمیان^{۳۷}، تصریح دارد؛ تأکید می‌کند و معتقد است که این امام از فرزندان امام جعفر صادق است، وی اسماعیل فرزند جعفر صادق است و امام بعد از اسماعیل بن جعفر، پسرش محمد است که ملقب به مکتوم^{۳۸} [پنهان شده] می‌باشد و بعد از مکتوم پسرش جعفر بن محمد بن اسماعیل است که او را مصدق [راستگو] لقب دادند. پس از جعفر بن المصدق، پسرش محمد حبیب بن جعفر مصدق بن محمد مکتوم بن اسماعیل امام بن جعفر صادق، است و گفتند: پسر محمد بن حبیب، عبیدالله بن محمد بن جعفر مصدق بن محمد مکتوم بن امام اسماعیل می‌باشد، عبیدالله قیام کننده در مغرب و ملقب به المهدی است، که خلفای فاطمیان در مغرب و مصر بدان لقب منسوب بودند^{۳۹}.

با وجود اختلاف، ظاهر روایت‌های اسماعیلیه بر نسب فاطمی تأکید کرده و می‌گوید: همانا امام بعد از جعفر صادق، اسماعیل است و فرزندانش همگی بر آن تصریح کردند؛ البته آنها در خصوص مرگ وی در زمان حیات پدرش اختلاف دارند. برخی از آنان گفتند که وی وفات نیافت ولی تظاهر کرد که وفات یافته، و این به خاطر مصون ماندن از خلفای عباسی بود و برخی به درست بودن وفات او اذعان کردند و امام بعد از اسماعیل را محمد بن اسماعیل دانستند، به آنها مبارکيه^{۴۰} می‌گفتند. و برخی از آنان محمد بن اسماعیل را آخرین امام دانستند و معتقدند که وی غیبت کرده است و به زودی باز خواهد آمد؛ برخی دیگر از اسماعیلیان جریان امامت را به شکل دیگر ادامه داده‌اند و به امامان مستور [در پرده] معتقدند. نیز معتقدند که پس از امامان مستور، امامت در امامان ظاهر - که در جامعه حضور داشتند - جریان یافته است که به این گروه باطنیه گفته می‌شود.

پس از محمد؛ امام عبدالله رضی در سلمیه از توابع حمص مستقر شد سپس به دنبال تعقیب عباسیان در دوران خلیفه مأمون (۱۹۸-۲۱۸هـ) / (۸۱۳-۸۳۴م)، مجبور شد به همراه پسرش احمد و جانشینش در امامت به قصد مازندران و اهواز خارج شود؛ پس از مدتی به سلمیه باز گشت. از آن پس سلمیه دارالهجره برای پیشوایان اسماعیلی گشت. پس از مرگش پسرش احمد عهده‌دار امامت شد. سپس عبدالله بن میمون القداح را به عنوان داعی دین برگزید. چنانچه پیش از این پدرش را به عنوان داعی دین برگزیده بود. سلمیه مرکز اصلی دعوت اسماعیلیه گشت و داعیان برای تبلیغ دینشان در کشورهای اسلامی، از آن خارج شدند و این شرایط در دوران امام حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل پایدار بود.

به خاطر جود و بخشش او و جانفشانی وی در ابراز محبتش به هاشمیان و جان نثاری یارانش در خدمت به او و یاری رساندنش؛ دعوتش در سلمیه و دیگر شهرها فراگیر شد. دعوت اسماعیلیه پیروزی بزرگی در یمن بدست علی فضل الجیشانی و ابوالقاسم الحسن بن فرح بن حوشب بن زادن نجار کوفی که به منصور یمن شناخته شد، به دست آورد.

هنگامی که آن دو در سال ۲۶۸ هـ / ۸۸۱ م^{۴۱}، به سلمیه رسیدند ابن حوشب داعیان را از یمن بسوی یمامه و عمان و بحرین و سند و هند و مصر و مغرب^{۴۲} فرستاد.

ابوسفیان و حلوانی^{۴۳}، فرستاده او به سوی مغرب بودند؛ خواست که دعوت اسماعیلی را انتشار دهند و به زمینه سازی برای ظهور مهدی منتظر و قیام حکومتش فرمان داد.

امام حسین بن احمد به انتشار دعوتش در سرزمین مراکش مشتاق بود. برای همین عبدالله شیعی همان حسین بن احمد بن زکریا را در سال ۸۹۲/۲۷۸م، به سوی یمن فرستاد و به او دستور داد که به اطاعت ابن حوشیب درآید و از او بیاموزد و به او اقتدا کند پس از این برای نشر دعوت اسماعیلی به سمت مراکش مهاجرت کرد و راهی یمن شد و یک سال کامل در آن درنگ کرد سپس به دستور ابن حوشب پس از اینکه به او گفت: همانا سرزمین کنامه از سرزمین‌های مغرب است که حلوانی و ابوسفیان آن را مهیا کردند در حالی که آن دو مردند به جز تو کسی برای این سرزمین مناسب نیست پس دست بکار شو که آن قدمگاهی است آماده و هموار شده^{۴۴}؛ راهی مراکش شد.

پس ابو عبدالله به هواداری از امام حسین بن احمد معروف به [محمد الحیب] و ارسال فرستادگان و هدایا به سلمیه ادامه داد.

در مورد داعی اسماعیلی، ابو عبدالله الشیعی نوشته شده، فعال و پرجنب و جوش بود که پایه گذار دولت فاطمیان بود. او کسی است که امام را پس از بدست آوردن پیروزی‌های بزرگ از سلمیه برای حضور به سوی مغرب فراخواند تا اینکه زمام امور را به وی بسپارد. لذا مقریزی درباره وی می‌گوید: او یکی از بزرگان جهان است که در پی سرنگون کردن دولت‌ها و برپایی سرزمین‌های بزرگ بدون مال و یاور^{۴۵}، است. اما از منابع شیعی امامیه [دوازده امامی] یا موسویه فهمیده می‌شود که همانا میمون و پسرش عبدالله از محدثین، شیعیین، موثوقین بودند و از دیصانی‌های ثنوی که نسبتشان به مکه می‌رسد^{۴۶} نبودند.

کسانی گمان دارند که قداح اسماعیلی شخصیتی خیالی است که اسماعیلیان در پی کسب احترام برای قیامشان، خودشان آن را آفریدند و آن به خاطر قرینه بودن نام وی با نام شخصی مشهور از یاران ائمه سادات همچون صادق و غیره بود.

در حالی که در کتاب تبصرة العوام از نویسنده ناشناخته شیعی آمده: که عبدالله از یاران امام جعفر صادق و فرزندش اسماعیل بود؛ هنگامی که جعفر وفات یافت نوه‌اش محمد بن اسماعیل را فریب داده باخود به مصر برد در آنجا محمد درگذشت و و کنیز بارداری برجای گذاشت پس عبدالله او را کشت و کنیز دیگری به جای او قرار داد و این کنیز برای او طفلی به دنیا آورد و ادعا کرد که این طفل فرزند محمد بن اسماعیل است و امامت به او رسید^{۴۷} در حالی که بعضی از پژوهشگران تأکید دارند که میمون قداح و عبدالله بن میمون قداح هر دو لقب‌های امام محمد بن اسماعیل و پسرش عبدالله بن محمد است.

برخی از منابع اسماعیلی وجود دارد که در آن نشانه‌هایی یافت می‌شود مبنی بر اینکه میمون قداح را مستودع محمد بن اسماعیل معرفی می‌کند و عبدالله بن میمون حجتی بوده در دوره ستر [امامان مستور] این به در آمیختن روایت‌ها و روشن نبودن افق دید و تداخل روایت‌ها کمک می‌کند. همچنانکه در کتاب‌های دروزیان که یکی از فرقه‌های اسماعیلی است آمده که عبدالله همان ابن میمون و میمون همان جد سعید یا المهدی^{۴۸} عبید فاطمی است.

به هر روی مهدی توانست از سلمیه خارج شود و دولت فاطمی را در مغرب تأسیس کند و بی‌تردید این قیام با تلاش‌های داعیان اسماعیلی آمده از سلمیه همراه بود.^{۴۹}

موضوع سلمیه مخصوصاً مرحله پنهانی آن باقی خواهد ماند و همچنین انتساب آنها به فاطمیان معمایی است که حل نمی‌شود. با نگاه به اختلاف نظریه‌ها و گوناکونی روایت‌ها و دشواری پرداختن به این موضوع‌ها که سرشار از رموز و اشاره‌ها و اصطلاحات پیچیده و حل‌نشده است.

وظیفه علمی ما اینست که، آن را به تنهایی و بی‌طرفانه و به دور تعصب مورد بررسی قرار داده و به آن بپردازیم تا در روشنایی برهان و متن‌های پیچیده به حقایق خالص و منزله از آلودگی و عیب و نقص برسیم. این تلاش‌های جدی و فعال با دلایل قانع‌کننده به آشکار کردن ماهیت اسماعیلیان در مرحله اول نخواهد رسید؛ زیرا پیچیدگی در آن بسیار گسترده است. همچون اصل ستر و تقیه که اسماعیلیان اساس آن را گذاشته و نتیجه آن دو تشکیل یک نظام مخفی قوی بود اجازه کشف کم‌اهمیت‌ترین امور حتی بدیهیات را نمی‌دهد.

همه این‌ها به مخفی ماندن جنبش پیشوایان و ناشناخته ماندن شخصیت‌های آنها منجر شد. به خاطر تمام این‌ها ادامه جنبش فرقه اسماعیلیان و تحولات حوادث آن در این دوره غیرممکن شده است. آنچه بر ادامه این پیچیدگی به مدت طولانی کمک کرد و بر پیچیدگی آن افزود، اعتقادات محکم و متین ائمه بود که سخن گفتن از این دوران را امری ضد عقیده می‌دانستند و برای همین به افشا نکردن آن و سخن نگفتن از آن به تفصیل، مشتاق بودند.

زیرا اظهار کردن آن خروج از اعتقاد محسوب می‌شد؛ همچنین آتش زدن و سوزاندن کتابخانه‌های اسماعیلی هم در قاهره و هم در الموت و دیگر شهرها بزرگترین تأثیر را در پنهان ماندن این دوران و پوشیده ماندن بسیاری از حوادث آن گذاشت.

علاوه بر این روایت‌ها و اخبار اسماعیلیه که از این طرف و آن طرف عمدی و غیرعمدی درز می‌کند؛ موجب رویکردهای ناسازگاری و ناهماهنگی گردید و همچنین مخفی کردن ائمه در پس^{۵۰} پرده

حجت‌ها و داعیان آنها و نامیده شدن آنها، به نام‌های متعدد به ضد و نقیض بودن اخبار و روایت دامن زد و به دشمنان سیاسی اسماعیلیان از جمله عباسیان و دیگر دشمنان و مخالفان اعتقادیشان برای غلبه بر آنها و سرازیر کردن تهمت‌ها به آنچه که اتفاق نظر داشتند و مطابق گرایش‌های سیاسی، مذهبیشان بود؛ کمک کرد.

لذا بسیار اتفاق می‌افتاد که خلفای عباسی برای گرفتن اعتراف از حاضران؛ و شهادت علیه اسماعیلیان و ایجاد شک در انتساب آنان به فاطمیان و علویان مجالس متعددی را تشکیل می‌دادند. شاید یکی از این مهم‌ترین مجالس‌ها همان باشد که قضاة و علماء در سال چهارصد و دو در دوران خلیفه القادر (۹۸۱-۴۲۲هـ) / (۹۹۱-۱۰۳۱م) تشکیل داده، در آن سجلی ارائه دادند و افراد برجسته که اکثرشان شیعه بنی‌عباس^{۵۱} بودند آن را تأیید کردند.

این سند بر آنچه که ابن‌زرام و اخو محسن آن را نوشته‌اند مبتنی است، همچنانکه خلیفه عباسی القائم تکرار کرد؛ و از گروهی از دانشمندان عصر خواست که سندی صادر کند که انتساب خلفای فاطمی را به اهل بیت نفی کند؛ و بر هر دوی این اسناد تمایلات سلطه طلبانه عباسی غلبه داشت.

سلمیه مرکز الهام و ابداع

البته این امر پوشیده نیست؛ و چیزی که منابع و حوادث تاریخی بر آن تأکید می‌کنند اینکه در تمام روایت‌ها؛ شهر سلمیه محور جنبش این امامان و داعیان بود؛ همچنانکه مقصد جمع زیادی از اسماعیلیان بود که بیشترشان مخفیانه در قالب تاجر یا جهانگرد یا طالب علم بسوی آن رهسپار می‌شدند و تعداد اندکی آشکارا به آنجا می‌آمدند. سلمیه همه اینان را در خود گرد آورده بود به ویژه پس از آنکه دارالهیجره اسماعیلیان و پیشوایان آنها گشت.

جنبش اسماعیلیه در سلمیه فعالیتش را حفظ کرده و آن را ادامه داد و بدعت‌های دعوت از جمله روش‌های پیچیده و پنهانی و سلسله مراتب دعوت^{۵۲} که در رأس آن امام قرار داشت و فرستادن داعیان به جزائر^{۵۳} جهان اسلام به فرمان ایشان؛ بر حسب تقسیماتی که خودشان ابداع کردند؛ به آن کمک کرد.

این داعیان بر طبق اصول اسماعیلی؛ دارای فرهنگ دینی بودند و روش‌های دعوت را بر اساس قواعد پایه آموزش می‌دیدند؛ به گونه‌ای که با همه مردم به روشی واحد رفتار نمی‌کردند بلکه به میزان^{۵۴} درک و عقل مخاطبین با آنها سخن می‌گفتند.

اموال و مالیات خمس و هدیه‌ها از سوی پیروان و داعیان و معتقدین به اسماعیلیه به سوی سلمیه روان بود و این اموال به نفع دعوت بزرگ اسماعیلیه و فراهم آوردن وسایل تبلیغ و پیروزی که بدان نیاز بود؛ به کار می‌رفت.

این اموال در گذر مهدی از مشکلات بزرگ که در سفر مشهورش از سلمیه به سجلماسیه با آن روبرو بود، نقش مهمی داشت. برای همین تمام تلاش‌های عباسیان برای دستگیری او شکست خورد.^{۵۵} نویسندگان و منتقدان و تاریخ‌نگاران به تمام این موارد اشاره کرده و برایشان آشکار شد که موفقیت دعوت اسماعیلیه در نتیجه مخفی کردن دعوت و پابندی بدان و دقت و سازماندهی آن و فراوانی شمار یاوران و حامیان آن در بسیاری از شهرهای مهم اسلامی، بود. این سازماندهی دقیق که جنبش‌های زیادی پس از آن؛ از آن پیروی کردند و آن را سرمشق و الگوی خود قرار دادند؛ همچنانکه اسماعیلیان از تجارب جنبش‌های معاصر آنها که گوی سبقت را در دست گرفتند؛ استفاده کرده و کوشیدند از اشتباهاتی که منجر به شکست شد بگذرند. از مهم‌ترین این انقلاب‌ها دو انقلاب الزط^{۵۶} در اهواز و واسط عراق به سال ۳۰۵ هـ / ۸۶۴ م؛ و سپس انقلاب زنج^{۵۷} در بصره به سال ۲۵۵ هـ / ۸۶۴ م، بود.^{۵۸}

دعوت‌های سازمان یافته اسماعیلیه که به شکل‌های مختلفی با نظارت و هدایت از سوی سلمیه برگزار شد، دستاورد و پیروزی‌های سیاسی و نظامی بزرگی در تمام شهرهای یمن و عراق و بحرین و مصر و شام و حجاز به دست آورد.

بعدها فاطمیان حضور خود را تثبیت کردند و دولتشان را در منطقه وسیعی که امتداد آن از مغرب اقصی تا بغداد بود که شامل حجاز و یمن و شام می‌شد؛ برپا کردند و توانستند از اماکن مقدسه هم در شام و هم در حجاز حمایت کنند. و آن را از خلافت عباسی بستانند و تبلیغ آنان از طریق سخنرانی به نفع اسماعیلیه، منبرهای این اماکن مقدسه را بدست آورد، همچنانکه امیر بساسیری دعوت اسماعیلی در بغداد را آشکار کرد و برای آنها یک سال کامل^{۵۹} در منبرهایشان سخنرانی کرد.

فعالیت ابو عبدالله شیعی در سرزمین مغرب به کار دعوت منحصر نشد، بلکه به شکل نظامی در گسترش نفوذ فاطمیان در مغرب^{۶۰} کار کرد، سپس نامه‌ای به سوی مهدی که هنوز از تعقیب مقامات عباسی در سلمیه رنج می‌برد فرستاد و از او خواست بیاید و اوضاع قرمطیان نیز این چنین بود چرا که اختلافاتی داشتند که منجر به جدایی گروهی از قرمطیان از اصل دعوت در سلمیه گردید. او جنبشی نظامی علیه آنان براه انداخت^{۶۱}، عبدالله از سلمیه فرار کرده و به سوی مغرب رفته و در سجلماسه^{۶۲} دستگیر شد.

اما اباعبدالله شیعی لشکریان را بسیج کرد و توانست مهدی را از زندان خارج کند و بعد از اینکه توانست حکومت ملک بنی الاغلب را از آفریقا و ملک بنی مدار را از سجلماسه و ملک بنی رستم را از تاهرت^{۶۳}، سرنگون کند، او را امیرالمؤمنین نامید و تمام تلاش‌های دولت عباسی در سرکوب کردن این دعوت بر باد رفت^{۶۴}.

فاطمی‌ها در طول اقامتشان در سرزمین مغرب به دلیل فراوانی شورش‌ها علیه آنها با سختی‌های زیادی روبرو شدند^{۶۵}؛ پس برای ثبات بیشتر به سرزمین‌ها چشم دوختند و توانستند مصر را در سال ۳۵۸ هـ/ ۹۶۸ م، تصاحب کنند و پایتخت خلافت فاطمی را به مصر منتقل کردند^{۶۶} سپس ضروریات نظامی استراتژی سطح عالی فاطمیان اقتضا می‌کرد به سرزمین شام که در آن زمان متعلق به آنها بود، توجه کنند؛ آنها توانستند آن را تحت الحمایه خود کنند؛ قبل از پایان سال ۳۵۹ هـ/ ۹۶۹ م، خطبه به نامشان خوانده شد^{۶۷}.

سپس حاکمیتشان را به سرزمین‌های مقدس گسترش دادند به نام خلیفه المعز فاطمی در مسجد الحرام و مدینه، خطبه خوانده شد^{۶۸}. اما پیروزی بزرگ فاطمی‌ها چه بسا پیروزی رهبر ترک ارسلان بساسیری؛ در استیلا بر بغداد، پایتخت خلافت عباسی و برپایی خطبه برای المستنصر بالله فاطمی در سراسر سرزمین عراق بود^{۶۹}.

پیروزی فاطمیان به حوزه سیاسی و دعوت منحصر نشد بلکه آثار تمدن بزرگی [از خود] به جا گذاشت؛ که این آثار در مکان‌هایی که قدرت‌ها بر آن دست درازی کردند همچنان باقی است و بر جلوه‌های مختلف تمدن تأکید می‌کند.

فاطمیان بر تشویق علم و ادب مشتاق بودند و دریافتند که پیروزی دولت با تکیه بر دانشمندان محقق می‌شود؛ لذا پس از برپایی خلافتشان در مغرب و سپس در مصر بر علم و دانش تکیه کردند؛ و در مغرب نهضت ادبی و علمی برپا کردند و شایسته است که در مورد آنها گفته شود که در دوران آنها تغییر زبان سرزمین‌های مغرب اسلامی به زبان عربی به طور کامل انجام شد^{۷۰}.

باید اشاره کنیم به اینکه این پیروزی که توسط اسماعیلی‌ها و پیروان آنها انجام شد تنها به دلایل دینی و مذهبی برنمیگردد بلکه فکر اجتماعی و اقتصادی روشن و مشخصی را در بر می‌گیرد. و این چیزی است که بیانگر روی آوردن به دعوت و توجه بسیاری از مردم مخصوصاً فقیران و عموم مردم و محرومان اقتصادی به افکار اسلامی و وعده‌های آنان بود که به زندگی دارای نظام اقتصادی و اجتماعی عدالت گستر، دعوت می‌کرد و اندیشه همکاری و مساوات در اجرا را مطرح می‌کرد

و به طور کلی این دعوت‌ها به صورت عام با تفکر شیعی هماهنگ است. دعوت به برپایی عدالت به دست مهدی منتظر، که پایه و اساس نظریه [نظام اُلفت] به شمار می‌رود. دعوت قمرطیبه نیز که یکی از دعوت‌های اسماعیلیه است بر این نظام اُلفت استوار بود.^{۷۱} این بیانگر فزونی پیروان این دعوت در جنوب عراق و بیابان شام و نیز منطقه مرکزی سوریه می‌باشد و این منابع با تأکید، به آن اشاره کرده و به گرایش بسیاری از مردم به افکار شیعه و از جمله قمرطیبه، اذعان کرده و بدین ترتیب فعالیت قمرطیان در شام قبل از پایان قرن سوم هجری زیاد شد. همچنین آنها در سقوط حکومت طولونی سپس اخشیدی دست داشتند.^{۷۲}

هنوز نیمه قرن چهارم هجری نرسیده بود که نفوذ قمرطیان در شام زیاد شد و شهرهای مهم به آنان خراج باج می‌پرداختند.^{۷۳} این نفوذ به ویژه در بخش مادی آن، با نظر به اینکه فاطمیان از پرداخت این خراج‌ها به قمرطیان امتناع کردند، و این از اسباب اختلاف قمرطیان و فاطمیان بلکه از مهم‌ترین دلایل اصلی این درگیری‌ها بود و به اختلاف عمیق بین قمرطیان و فاطمیان دامن زد و موجب قطع بیشتر روابط بین آنها شد.^{۷۴}

کما آنکه فعالیت فاطمیان در شام و دیگر مناطق حکومت اسلامی آشکار می‌کند که نظام اقتصادی اسلامی رایج در این دوران آنچنان که باید نبود و دارای شکاف‌های بزرگی بود که وجوب اصلاح را می‌طلبید و این امر، به پذیرش دعوت قمرطیبه کمک می‌کرد، آنها به چشم پوشی، از اموال افراد مومن و منسوب به آنها دعوت می‌کردند تا اینکه جزو اموال عمومی حساب شود و در این نظام افراد کنار یکدیگر برای رشد و توسعه آن کار کنند، و تنها احتیاجات خود را از آن بگیرند؛^{۷۵} همچنانکه بدی اوضاع سیاسی و اقتصادی در عصر دوم عباسی به تغییر بزرگی در وضع اجتماعی منجر شد و به گسترش افکار شیعی معارض و رشد آن در سرزمین شام و دیگر سرزمین‌ها کمک کرد.

بر پایه این وضعیت اقتصادی و اجتماعی، که فراهم کننده امنیت اجتماعی و اقتصادی بود فاطمیان اولین پایتخت خود را در مهدیه مغرب ایجاد کردند که این انتخاب با اندکی درنگ پس از انجام جستجوی هدفمند و طولانی مدت صورت گرفت. به نحوی مکان یابی شد تا تبدیل به مرکزی مهم و پایگاه نظامی و دریایی پیشرفته نسبت به دیگر مراکز اسلامی شود. مانند آنچه که مسلمانان پیش از آنها مانند قیروان و دیگران ایجاد کردند. بکری، متذکر می‌شود که^{۷۶}: دریا این شهر را از سه طرف احاطه کرده بود؛ مهدی برای این شهر تنها دو درب از آهن قیمتی قرار داد که هر درب، هزار قنطار و طول آن سی و پنج بود؛ در این شهر کانال‌های آب برپا شد و کانال کشی شد.

و شهرک صنعتی که گنجایش بیش از دویست کشتی داشت احداث کرد؛ هنگامی که از ساخت این شهر در سال ۳۰۵هـ قمری فارغ شد گفت: «امروز امنیت را برای زنان فاطمی برقرار کردم» و آنها را در سال ۳۰۸هـ قمری به آن انتقال داد و هدف وی تنها حمایت از دختران نبود بلکه هدفش این بود که خواسته‌های نظامی و دریایی فاطمیان را در دریای مدیترانه محقق کند و امنیت حکومتش را برقرار کند، این چیزی است که حوادث پس از آن مؤید آن بود.

چه فاطمیان درگیر جنگ‌های دریایی شدند و فعالیت تجاری و نظامیشان بر تمام نیروهای اسلامی آن روز برتری یافت. ۷۸ آنها از این شهر نقش مهم و فعالی در حوادث سیاسی و نظامی دنبال می‌کردند. شهری که دولت را در بدترین شرایط و سخت‌ترین مصیبت‌ها، حمایت کرد.

پس از آن مهم‌ترین انتقال فاطمیان عبارت بود از حرکت به سوی مصر و تأسیس قاهره معزیه^{۷۷} بود؛ تا پایتخت سیاسی و نظامی و فکری اسلامی فاطمیان در مصر باشد و اینکه جایگاه اسماعیلیان در مصر و دیگر سرزمین‌ها بالا رفته و دعوتشان گسترش یابد. فاطمیان با این باور که تمام دشمنان را شکست خواهند داد، شهر قاهره را ایجاد کردند. آنها در آنجا مراکز و دانشگاه‌هایی به منظور تدریس علوم و مذهب اسماعیلی برپا کردند. دانشگاه الازهر^{۷۸} که در سال ۳۶۰هـ قمری / ۹۷۱م^{۷۹} تأسیس شد در رأس این مراکز فکری بود.

فاطمیان علم را در بین تمام مراکز گسترش دادند؛ هدف آنان از این اقدام نشر مذهب اسماعیلی بود. منابع به اهتمام و عنایت فاطمیان از لحظات استقرارشان در مصر به این مسائل اشاره کرده‌اند. آنها در پی نشر فرهنگ علمی و ادبی و همچنین مسائل مذهبی مربوط به دعوت بودند. این در واقع محور تلاش فرهنگی آنها را تشکیل می‌داد^{۸۰}. برای محقق ساختن آن به راه‌ها و ابزار متعدد و متنوع و پیشرفته تکیه کردند. در رأس آن، خلفا و قضاة و وزیران به ناحیه فرهنگی توجه داشتند و مدیریت علمی و اداری آن برعهده گرفتند و در محافل علمی حضور یافته و به تشویق مناظرات ادبی و علمی و دینی مختلف، پرداختند^{۸۱}.

همچنین فاطمیان به کتابخانه‌ها، گردآوری کتب و تشویق و جستجو و دستیابی به آن از طرق مختلف و همچنین به قرار دادن آن در کتابخانه‌های قصر خلافت جهت جلب انظار اهتمام ویژه داشتند. همه اینها بر میزان توجه فاطمیان به علم و دانش و تشویق به آن و روش‌های تحقیق و بررسی و گردآوری علما به راه‌های مختلف تأکید دارد که همه و همه منجر به پیشرفت علوم در تمام زمینه‌ها شد^{۸۲}.

مقریزی بیان کرده است که [الحاکم بأمرالله]، دارالحکمه را بنیان نهاد و کتاب‌هایی از علوم گوناگون به آنجا برد و اوقافی را وقف آنجا کرد و به تمام مردم اجازه رفت و آمد در آنجا را داد. همچنانکه دارالعلم را تأسیس کرد و مجلس و مرکز مهمی شد که علما با تخصص‌های گوناگون به آنجا می‌آمدند. شاید بتوان گفت، آن اولین دانشگاهی است که در جهان ایجاد شد ۸۳ و حاکم به ایجاد اجتماعی از تمام گروه‌های دانشمندان به سهم خود تشویق می‌کرد تا در حضور او با یکدیگر مناظره کنند.

بی‌شک این فضاها بر شکوفایی علوم و پیشرفت آن کمک کرد همچنانکه مصر قبله دانشمندانی شد که از سراسر جهان اسلام بدان روی آوردند؛ شاید بارزترین دانشمند مشهور ریاضیدان حسن بن هیشم^{۸۴} و دانشمند جغرافی ناصر خسرو سپس حسن صباح، داعی اسماعیلیان و مؤسس دعوت جدید اسماعیلی در سرزمین فارس و قلعه الموت باشد^{۸۵}.

همچنانکه این نهضت علمی فاطمیان در مصر شاهد ظهور علما فراوانی در رشته‌های مختلف ادبی بود. از مشهورترین آنها: ابو الحسن طاهر بن احمد است که پیشوای نحویان در زمان خود به شمار می‌رفت. همچنین أبو عبدالله قضاعی که کتابی در زمینه نقشه سرزمین‌ها^{۸۶} تألیف کرد که این کتاب به مقریزی در نگاشتن کتاب الخططش کمک کرد^{۸۷}، و نیز علی بن صیری که شهرتش عالمگیر شد و جایگاهش در بلاغت و شعر بالا رفت.

اما در حوزه پزشکی و فلسفه، مصر فاطمی از پیشرفت در علوم فلسفی بهره‌مند شد و مناظرات و مجادلات و نامه نگاری‌ها بین پزشکان زیاد شد که به شکوفایی این نوع از علوم و گسترش افق آن و افزایش تألیفات پیرامون آن منجر شد.

فاطمیان به پزشکان نزدیک شدند و اموال و هدایا و وجوهات مستمر را به سوی آنها سرازیر کردند، پزشک محمد بن احمد بن سعید تمیمی که از بیت المقدس بود در عهد خلیفه المعز و العزیز به مصر آمد و به دلیل شناخت داروهای طبی و ترکیب آنها، مشهور شد؛ پزشکان مصر با او دیدار کردند و او بر آنها نظارت داشت به آنها آموزش داد و آنها از علم او بهره‌مند شدند^{۸۸}.

اما مشهورترین پزشکان این عصر ابوالحسن علی بن رضوان پزشک مصری تبار بود که حاکم او را به عنوان رییس سایر پزشکان قرار داد و در سرزمین‌های اسلامی مشهور شد و پزشکان با او مناظره و مکاتبه می‌کردند و از او می‌خواستند که دانش خود را به آنان انتقال دهد؛ بدین سان، گروه بزرگی ازدانشجویان از محضر او علم آموختند. وی تأثیر بزرگی در زندگی عقلی و فلسفی مصر داشت^{۸۹}.

اینچنین علوم فلسفی در مصر فاطمی، بسیار شکوفا شد؛ به طوری که در نوع خود در بین سایر سرزمین‌های اسلامی بی‌نظیر بود؛ پیش از شکل‌گیری فاطمیان در جامعه اسلامی، علوم فلسفی و امثال آن، از شاخه‌های الحاد به شمار می‌رفت؛ کسانی که به این علوم می‌پرداختند از زندقیان محسوب می‌شدند؛ و دینشان متکی بر فلسفه بود و برای همین دانشمندان جمع شدند و مجالسی و مناظراتی زیر نظر آنها با هدف رسیدن به معرفت حقیقی و با تکیه بر منطق یونانی و فلسفه گذشتگان برپا کردند.^{۹۰} این رویکرد، محصول فکر اسماعیلیان بود که در سرزمین سلمیه از طریق متفکرین پایه‌ریزی شد و تکامل یافت و به بلوغ رسید.

همچنانکه جمع زیادی از فیلسوفانی که به نبوغ رسیدند ارتباط نزدیک و یا دوری با فاطمیان و عقاید آنها و آرا اندیشمندان و داعیان و پیشوایان اسماعیلی مستور و حجت‌ها داشتند و برای انتشار آموزه‌های آنها فعالیت می‌کردند.

ابن حوقل جغرافی دان مشهور شیعه بود و حتی گفته شده که او از داعیان آنها بود. همچنانکه فارابی فیلسوف مشهور هنگامی که از فلسفه سخن می‌گفت ای بسا نزدیک بود که یکی از داعیان فاطمی باشد؛ وی در سخن گفتن از توحید با آنها هم رأی بود.^{۹۱}

نیز گفته شده که ابن سینا دارای مذهب اسماعیلی بود، و از پدر و مادر اسماعیلی مذهب، متولد شد؛ وی نزد پدرش که رئیس دعوت اسماعیلیه در فارس بود دانش آموخت؛ اصول علم تأویل باطنی و منطق و فلسفه را از ایشان فرا گرفت.

ناتلی از بزرگان، دانشمندان و فیلسوفان اسماعیلیه بود^{۹۲} اینها بیان‌گر میزان نفوذ اسماعیلیان در شرق عالم اسماعیلی است که بیشترین تأثیر را در تداوم دعوت در آن منطقه حتی پس از فروپاشی دولت فاطمی داشت.

همچنانکه می‌توانیم از دانشمندان زیادی که در دعوت اسماعیلیه حضور داشتند؛ نام ببریم کسانی که جایگاه والایی در تقویت و غنی کردن اندیشه اسلامی و علمی بدست آوردند در رأس آنها، أبو حاتم رازی (ت ۳۲۲هـ/ ۹۳۳) و قاضی نعمان (ت ۳۶۳هـ/ ۹۷۴م) و ابویعقوب سجستانی (ت ۳۳۱هـ/ ۹۳۳م) و حمید الدین کرمانی^{۹۳} (ت ۴۴۱هـ/ ۱۰۲۰م)، المؤید فی الدین هبة الله شیرازی (۴۷۰هـ/ ۱۰۷۸م)، و ناصر خسرو (۴۸۰هـ/ ۱۰۸۸م) و ابوالعلاء معری (ت ۴۴۹هـ/ ۱۰۵۸م) می‌باشد و جز آنها فراوانند، کسانی که تألیفاتشان تمام حوزه‌های فرهنگی عصرشان را در شامل شد؛ آنها به عنوان شاخص در فکر

و علوم و تمام دستاوردهای فکری عملی خود، به شمار می‌روند. که هر یک از این دستاوردها، این قابلیت را دارد که محور پژوهش‌های مهم اختصاصی را تشکیل دهند.

شاید سرشناس‌ترین انجمن، انجمن إخوان الصفا باشد. اینها در رسائل فلسفی خود، برای عموم جنبش اسماعیلی، روش‌های سیاسی و فکری قرار دادند و برای این روش‌های سیاسی و فکری انجمنی از داعیان فیلسوف تعیین کردند که ترجیح دادند نام‌هایشان مخفی بماند تا به مطابق طبیعت سری اسماعیلیان عمل کرده باشند و اصل تقیه را اجرا کرده باشند. رسائل آنها در نیمه قرن سوم هجری در بغداد و از آنجا به سایر سرزمین‌های اسلامی منتشر شد.^{۹۴}

با وجود کسانی که در درستی انتساب إخوان الصفا اسماعیلی شک دارند اما ملاحظه می‌شود که رسائل آنها، تمام اندیشه‌های اسماعیلی را در بر گرفته است.^{۹۵} اسماعیلیان تأکید دارند که آن از زبان یکی از ائمه مستور در دوره اول اسماعیلی آمده، و او عبدالله بن محمد بن اسماعیل امامی است که به اسماعیلیان ملحق شد پس از آنکه عباسیان به جایگاه او در سلمیه پی بردند مجبور به فرار شد و قصد مازندران و اهواز کرد و عبدالله بن میمون را حاجب برای [حفظ] خود قرار داد. این مرد دانشمند، در قرار دادن ترتیبات حکیمانه برای دعوت اسماعیلی و انتشار و موفقیت آن نقش داشت. حال آنکه، برخی از آنها بیان کردند که این رسائل از زبان احمد بن عبدالله نقل شده است.

شکی نیست که بیشتر اسامی علمای اخوان الصفا که اخبارشان به ما رسیده است، از اسماعیلیان و عالمان شناخته شده آنان بوده است.^{۹۶}

این تمدنی که فاطمیان به جای گذاشتند و نفوذی که بدست آوردند از هیچ به دست نیامد بلکه نتیجه تلاش فراوان و کار زیادی بود که در سرزمینی آغاز شد که به دلیل وقوع در حاشیه بیابان، هیچ انگاشته می‌شد. اما واقعیت ثابت کرد که چنین سرزمینی قادر است که دولتی ایجاد کند و شهری برپا کند و به تمدن‌ها خاتمه دهد و در مرحله ای نزدیک بود که خلافت عباسی در بغداد را به چنگ آورد. سلمیه اثبات کرد که آن سرزمین از مهمترین مناطق جغرافیایی عالم به شمار آید، و می‌تواند خیزش تمدنی و مسؤولیت رهبری در تمام احوال کلی سیاسی نظامی جنگی را بر دوش کشد.

بدین ترتیب روشن شد که سلمیه نقش مهمی در تاریخ فاطمی و عباسی داشته که مطابق برنامه‌های امامان و کار داعیان، با حوادث آن روزگاران مقابله کرد.

گرچه تاریخ و تاریخ‌نگاران جانب انصاف را رعایت نکرده‌اند اما بیداری فکری و نگاه علمی صرف و دور از تعصبات، برای بیان برخی از واقعیت‌هایی که به آینده جدید نوید می‌دهد و راه را برای خیزش

آزادی فکری روشن می‌کند، کافی است؛ واقعیت‌هایی که پیچیدگی و ابهامات اتفاقات مهم در تاریخ عربی- اسلامی ما را برطرف می‌کند. از خداوند می‌خواهم که به ما رادر آنچه که خیر امت و وطن و اسلام است مفقود بدارد.

یادداشت‌ها:

- ۱- دائرة المعارف الإسلامیة، ج ۲، ص ۱۱۳.
- ۲- احمد وصفی زکریا، جولة رضية فی بعض البلاد الإسلامیة، ص ۲۲۶، دمشق.
- ۳- عبدالله حلو، تحقیقات تاریخیة لغویة، ص ۳۲۲، بیروت.
- ۴- یاقوت حموی، ص ۲۴۰، معجم البلدان، ج ۳. و محمود امین، سلمیه فی خمسين قرناً.
- ۵- عبدالله حلو، همان، ص ۳۲۲.
- ۶- همان، ص ۳۲۳. رک: عارف تامر، القرامطة بین الإلتزام و الإنکار، ص ۴۸-۴۹، دمشق ۱۹۹۷م.
- ۷- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۳، ص ۴۳۸؛ نبیه عاقل و خماش، تاریخ الدولة العربیة و الإسلامیة الأولى، ص ۱۴۱، منشورات جامعة دمشق، ۱۹۹۸.
- ۸- دائرة المعارف الإسلامیة، ج ۲، ص ۱۱۳.
- ۹- بکری، معجم ما استعجم، ج ۳، ص ۷۵۱.
- ۱۰- یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۲۴.
- ۱۱- ادريسی، نزهة المشتاق، ج ۲، ص ۶۵.
- ۱۲- احمد وصفی زکریا، همان، ص ۲۶۷.
- ۱۳- خلیفه، تاریخه، ص ۲۰۲.
- ۱۴- و عن قیام ابن زبیر، عبد الأمير عبد حسین دکن، الخلافة الأمویة (۵۶-۸۶هـ) / (۶۸۴-۷۰۵م)، ص ۲۱۴، ۳۷، ۳۱، بغداد ۱۹۷۳.
- محمد زیود/ مجله دراسات تاریخیة، دو شماره ۶۱-۶۲ ص ۱۳۵-۱۳۸، سال ۱۹۹۷، به نقل از:
- طبری، تاریخ الرسل، ج ۵، ص ۵۸۰-۵۸۳، و بعد از آن
- بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۲۰-۲۴ و صفحات پس از آن، و ج ۱، ص ۳۴۵.
- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰۴-۱۰۷، التنبيه و الإشراف، ص ۲۶۶. ابن الأثیر، الكامل، ج ۴، ص ۱۲۴-۱۴۴.
- ابن الأثیر، الكامل، ج ۴، ص ۳۳۴-۳۳۵.
- ابن العديم، زبدة الحلب، ج ۱، ص ۵۴-۵۵.
- ۱۵- طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۴۴۴.
- ۱۶- طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۴۴۴. الكامل، ج ۴، ص ۲۳۵. احمد وصفی زکریا، همان، ص ۲۶۸.
- ۱۷- یاقوت حموی، معجم، ج ۳، ص ۳۹۳. رک: عارف تامر، القرامطة بین الإلتزام و الإنکار، ص ۴۹.
- ۱۸- احمد وصفی زکریا، المرجع السابق، ص ۱۶۸.
- ۱۹- طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۴۴۳. ابن اعدیم، بغیة، ج ۷، ص ۴۳، و زبدة الحلب، ج ۱، ص ۵۴-۵۵. الكامل، ج ۴، ص ۳۳۴.
- ۲۰- ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۵۴.
- ۲۰- یعقوبی، البلدان، ص ۷۶.
- ۲۱- ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۲۵۵.
- ۲۳- ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۴، ص ۵۶. و رک: ص ۴۹۲۹، انتشارات دار الکتب المصریة ذکر می کند که سلمیه از توابع حمات می باشد.

^{۲۴} - طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۵۶۸.

^{۲۵} - طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۵۶۸. دائرة المعارف الإسلامية، ج ۲، ص ۱۱۱.

^{۲۶} - یعقوبی، البلدان، ص ۸۶.

^{۲۷} - أبو الفداء، تقویم البلدان، ص ۸۶.

^{۲۸} - أبو الفداء، همان، ص ۲۵۵.

^{۲۹} - همان، ص ۲۵۵.

^{۳۰} - اسماعیلیان معتقدند که هر یک از این دوره‌ها شامل هفت امام است که امام هفتم جایگاه ویژه‌ای در هر دوره دارد که به او شایسته بازنگری در تفسیر الشریعه و تأویل آن را می‌دهد؛ به همین دلیل سبعة، نیز نامیده شدند؛ آنان معتقد بودند که محمد بن اسماعیل همان امام هفتم است و حال آنکه، امامت حسن بن علی (ت ۴۱هـ/ ۶۶۱م)، را برسمیت نمی‌شناختند. امام مستقر؛ همان امامی است که از تمام امتیازات امامت بهره‌مند می‌باشد و حق واگذاری خلافت به آیندگان را دارد. ولی مستودع؛ وی بزرگترین پسر امام، و بزرگترین فرزند امام است، چنانچه دارای فرزندان دیگری باشد، وی به تمام اسرار امامت واقف است و از بزرگان زمان خود می‌باشد؛ البته او حق واگذاری امامت به فرزندان که سادات بودند را ندارد و آنان هرگز امام نمی‌شوند. امامت نزد وی به ودیعه بود و این عقیده، پیش از اسماعیلیان نزد فرقه غالیه مشهور بود، سازماندهی اسماعیلیان برای امام مستودع و مستقر چیزی نیست مگر یک سازماندهی جدید برای اصلی که از پیش شناخته شده بود و به اعتقاد امام مستودع بسیار نزدیک است ما می‌توانیم بر امام مستودع نام امام را بگذاریم در شرایط خاص، چرا که برخی از داعیان لقب‌های امام را بر خود می‌گذاشتند و وظایف او را عهده دار می‌شدند و یا اینکه امام حقیقی مستور باقی می‌ماند؛ تا اینکه بتوانند جنبش‌ها را اداره کنند و از جهت گیری افکار عمومی باخبر شود بدون اینکه امام مستقر در معرض خطر قرار گیرد. آنچه در کتابهای اسماعیلیه (حمدانی، الرسائل، مجله الإسلام ۲۰/۲۹۲-۳) میابیم با این اصل منطبق است که امام احمد که تالیف رسائل اخوان الصفا به او نسبت داده شده به داعی ترمزی اجازه داد که در بین مردم به عنوان امام حضور یابد و تا لحظه مرگ این صفت را با خود داشته باشد تا امام واقعی مطمئن شود که امر ظهورش فراهم است. فرزندان امامان روحانی بویژه قداحین درنقش امام مستودع و امام حفیظ ایفای نقش کردند و لذا می‌توان گفت سعید(عبیدالله) آخرین امام قداحان مستودع است که پس از وفاتش (ابو القاسم)(محمد القائم) را جانشین خود قرار داد و حال آنکه پسرش نبود. امام مسقر کسی بود که سعید(عبیدالله) برای او کار می‌کرد. رک: برنارد لوپس، أصول الإسماعیلیه و الفاطمیة و القرامطة، ص ۱۲۴/۱۲۲/۹۴.

^{۳۱} - میمون قداح، پیروان ابي الخطاب محمد بن ربیب که خطابه به او نسبت داده شده است و از فرقه‌های غالیه است را، آشکار کرد. عبدالله بن میمون اختلاف زیادی با پدرش نداشت و در اوایل ولایت عهدیش ادعای پیامبری کرد سپس وطنش (قورج) که در نزدیکی شهر اهواز بود را ترک گفت و در معسکر مکرم (شهری از مناطق خوزستان) اقامت گزید. و در آن مکان به او حمله شد و خانه اش ویران گشت پس به بصره فرار کرد و در میان قومی از فرزندان عقیل پسر ابوطالب ساکن شد، به آنجا نیز حمله شد و به سلمیه فرار کرد و در آنجا دعوتش را سازماندهی کرد و زمینی خرید و و به فرستادن داعیان به کوفه اقدام نمود که یکی از این داعیان حمدان بن اشعث ملقب به قرمط بود که جنبش قرمطیان بدان منسوب است. هنوز عبدالله وفات نیافته بود که پسرش محمد را به عنوان جانشین خود تعیین کرد و زمانیکه در گذشت سعید دست به تبلیغ زد و این در حالی بود که قداحیان موفق به برپایی شبکه وسیعی از داعیان از تمام بخش‌های ری و خراسان و یمن و حسا و قطیف، شدند و آنها ادعا کردند که از فرزند ان عقیل پسر ابوطالب هستند و زمانیکه سعید با این ادعا که او

علی فاطمی است و عبیدالله نیز خوانده می‌شود به قصد مصر، خارج شد. رک: ندیم، الفهرست، ص ۳۹-۳۹، و مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶، و کسانی هستند که می‌گویند: میمونیان منسوب به میمون قداح می‌باشند و اختلاف نظرهای فراوانی در اظهار این حقیقت وجود دارد، تاریخ نویسان و فقهای اهل تسنن، ضمن بیان انتساب دولت فاطمی به علی و فاطمه قائلند به اینکه آنها منسوب به میمون قداح هستند و همچنین می‌افزایند که او فارس و مجوسی از شهر اهواز بود که به اسلام و شیعه و همچنین تبلیغ برای اهل بیت تظاهر می‌کرد پس دستگیر شد و در اواخر عهد منصور به زندان افتاد وی پس از خروج از زندان ادعا کرد که فرزند محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق است تا اینکه در این دعوت در عهد خلفای فاطمی توفیق یافت، رک: حمادی یمان، کشف أسرار الباطنیة، صفحه ۱۶-۲۰، عبد القادر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۶۶-۲۷۸، ولی منابع اسماعیلیه معتقد است که: هنگامیکه مرگ اسماعیل فرا رسید پدرش صادق امین سفارش کرد که برای فرزندش، حجاب و پوششی در قرار دهد؛ همچنانکه هارون به موسی وصیت کرد برای فرزندش قیم بگیرد و یوشع پسر نون را به عنوان پوششی برای او قرار داد، صادق نیز اختیار محمد بن اسماعیل (مولانا) را به میمون قداح سپرد و میمون بن غیلان بن بیدربن مهران بن سلمان فارسی-قدس الله روحه-او را پرورش داد و بزرگ کرد و ماهیت وی را پنهان نمود؛ وی سه سال همراه میمون بود و میمون قیم وی و مستودع امر او بود. به این معنا که میمون و پسرش عبدالله هر دو راز دار و امانت دار اسرار فرزندان اسماعیل بن جعفر بودند. رک: زهر المعانی، ص ۴۷-۴۹، که مستشرق در صفحات ۱۳۳، ۱۵۳، ۲۳۳، ۱۲۶، تمام دیدگاه‌ها و نقل قول‌ها پیرامون شخصیت قداح را بررسی و از آن دفاع نموده است و خلاصه کلام اینکه انتساب اسماعیلیه به میمون قداح خرافه است که هم منطبق و هم منابع اسماعیلی و هم حوادث تاریخی مؤید آن است. رک: مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۲۴، حاشیه. و بدین ترتیب معلوم می‌شود که میمونیه منسوب به میمون قداح است البته شهرستانی در کتاب الملل والنحل، ج ۱، ص ۷۳، چنین آورده که آنان یاران میمون بن خالد از عجارده هستند که در اثبات این قضیه که مقدرات خیر و شر از بنده است و واین قول که خیر از ناحیه خداوند است و شر از ناحیه بنده است و مشیت الهی شامل گناه بندگان نمی‌شود با آنها تفاوت دارد. رک: رازی، اعتقاد فرق المسلمین و المشرکین، ص ۴۸. پیروان این ادعا از میان میمونیان می‌گویند: همانا عبیدالله ملقب به معدی همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن میمون قداح بن دیصان ثنوی است که مجوسی الاصل می‌باشد. مقریزی، همان، ص ۲۸.

۳۲- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۳۲، ۳۵. و الخطط، ج ۲، ص ۲۳-۲۴.

۳۳- ثنویة: مذهب قدیمی است که پیروانش معتقد بودند که جهان دارای دو اصل نور و تاریکی می‌باشد. ثانویه چهار فرقه است:

- ۱- مانویه: پیروان مانی، قائلند به اینکه نور و تاریکی هر دو زنده اند.
- ۲- دیصانیه: پیروان دیصان هستند و قائلند به اینکه نور زنده و تاریکی مرده است.
- ۳- مرتونیه: آنها حد وسطی بین نور و تاریکی را اثبات کردند و آن را معدل یعنی (میانگین) نامیدند.
- ۴- مذذکیه: پیروان مذذک بن نامدان هستند.

به مشروح سخن در این خصوص در شهرستانی نظر کن: الملل و النحل، ص ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۶۸، ۲۷۸، و رازی، اعتقادات فرق المسلمین، ص ۸۸-۸۹.

۳۴- رک: مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۴۱-۴۲. (مقریزی به نقل قول از عبد العزیز بن شداد صاحب تاریخ افریقیة و المغرب گفته است: همانا عبیدالله و جدش میمون بن دیصان غرق در یهودیت بود، وانمود می‌کرد که شیعه است تا مذهب باطنی خود را که چیزی را حرام نمی‌دانست، مخفی کند و پیروان وی نیز تظاهر به زهد می‌کردند تا دل‌های عموم مردم را به سمت خود جذب کنند، میمون صاحب فرزندی به نام عبدالله قداح بود که او را از اسرار درونی این نحله باخبر کرد و در آن

مه‌ارت یافت. وی از مردی از مناطق اصفهان که به محمد بن حسین معروف و ملقب به دندان بود درخواست یاری کرد و از عرب بیزار بود از سختش خوشش آمد و دارایی‌هایی به او بخشید که به وسیله این دارایی‌ها توانست داعیان را اعزام کند و وی هنوز وفات نیافته بود که پسرش احمد مدعی شد که او فرزند عقیل پسر ابوطالب است، سپس وفات یافت و حسین را به عنوان جانشین خود قرار داد که وی بسوی سلمیه رفت و مدعی جانشینی او شد و با زن بیوه‌ای به نام حداد یهودی که دارای فرزندی بود ازدواج کرد و حسین کفالت او را برعهده گرفت و او را تربیت کرد و آموزش داد و چون فرزندی نداشت وصیت کرد که پسر این یهودی همان عبید الله مهدی عهدار دعوت شود. رک: مقریزی، ص ۴۱، ۳۷، ۴۲، ۴۳.

۳۵- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۴۴، ۵۲.

۳۶- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۵۰.

۳۷- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۱۶-۱۷.

۳۸- مبارکیه: به نام ربیب خود که مبارک نام داشت و اهل کوفه بود و دوستار اسماعیل بن جعفر بود، مبارکیه نامیده شدند. رک: فرق الشیعۀ، ص ۶۹. الملل و النحل شهرستانی، ص ۱۷۰ ک ۱۷۱.

۳۹- قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، ص ۳۲، ۶۳، ۱۴۸، ۱۵۰. عماد الدین ادریس: تاریخ الخلفاء الفاطمیین، ص ۵۹، ۷۸. محمد جلال الدین سرور، النفوذ الفاطمی فی جزیرة العرب، ص ۶۲-۶۳. ایمن فواد سید، الدولة الفاطمیة تفسیر جدید، ص ۴۳.

۴۰- ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۶۲. مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۵۰-۵۱. جمال سرور، همان، ص ۶۲. و تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۲۲.

۴۱- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۳۹، ۴۰، ۴۱. برخی روایات حاکی از آن است که: ابا الخطاب محمد بن زینب دوستدار فرزندان اسید است (در تاریخ ابن الأثیر بنی اسد نیز آمده است). رک: کتاب تفاسیل الحدیث از أبو الخطاب و کتاب الخطابیة از کشی، معرفة الرجال، ص ۱۹۹، ۱۸۷. و رازی، اعتقادات المسلمین، ص ۵۸. و نوبختی، فرق الشیعہ، ص ۴۲، ۹۶. مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۱۷۴. ابو شاکر میمون بن دیصان و دیگر افراد که علم الباطن را تالیف کردند تظاهر کردند به اینکه شیعه هستند تا اقدام خود با هدف نابودی اسلام را پنهان کنند و دل‌های مردم را بسوی خود جذب کنند، در شهرها پراکنده شدند و در میان کسانی که به اصفهان رفتند مردی بود معروف به محمد بن حسین و ملقب به دندان، وی ایرانی و شعوبی (عرب ستیز) بود که عرب‌ها، از او بیزار بودند؛ وی و عبدالل بن دندان در زندان حاکم عراق متحد شدند تا جاییکه مذهب باطنیه را بنیان نهادند، قذاح و دندان وفات یافتند و پس از قذاح پسرش احمد به پا خواست و پسری از او پیروی می‌کرد که ابو القاسم رستم بن حسین ابن فرح بن حوشب بن زادن نجار، نامیده میشد و مذهب او را فرا گرفت و پذیرفت و آن را به سوی یمن پیش برد و مردم را به سوی المهدی فراخواند؛ این مردم همان کسانی هستند که حلوانی و اباسفیان را به سوی مغرب فرستادند و حال آنکه برخی روایت‌ها بیان می‌کند که امام صادق کسی است که حلوانی و اباسفیان را در سال ۱۴۵هـ به مغرب فرستاد. رک: مقریزی، ج ۲، ص ۴۱. اتعاض الهامش.

۴۲- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۵۵. عارف تامر، همان، ص ۳۷.

۴۳- همان، ص ۵۵، ۵۷. ایمن فواد سید: الدولة الفاطمیة تفسیر جدید، ص ۴۴. به نقل از قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، ص ۴۱. و عماد الدین ادریس، تاریخ الخلفاء الفاطمیین بالمغرب، ص ۷۲.

۴۴- برنالد لوپس، أصول، ص ۱۱۰-۱۱۳.

۴۶- همان، ص ۱۱۳-۱۱۴. رک: عارف تامر، القراطیة بین الإلتزام و الأفكار، ص ۷۳-۷۴، همانگونه که می‌گوید: شایان ذکر است که بیشتر تاریخ نگاران و پژوهشگران معاصر توانستند شخصیت امامان دوران ستر را بشناسند و همچنین

روشهایشان در پوشاندن و مخفی کردن، نغمه‌هایی پیرامون این شخصیات افسانه ای خیالی آمده؛ شخصیت‌هایی که بر آنها عنوان میمون قداح اطلاق می‌شد، برخی از این تاریخ نگاران معذور را می‌یابیم که اسطوره را بدون بررسی نقل کرده‌اند و برخی از پژوهشگران و نویسندگان اسماعیلی که حقیقت از آنها مخفی شد و گمراه شدند و احادیث بسیاری در خصوص میمون قداح و خانواده اش و دشمنان اینان که موسسان دعوت قرامطه اسماعیلی هستند، آوردند و به این نکته توجه نکردند که میمون قداح لقب امام محمد بن اسماعیل است وی همان کسی است که خودش را میمون قداح نامید و ایرانی و چشم پزشکی است و پس از وی پسرش و ولی عهدش عبدالله در حالیکه نام عبدالله بن میمون قداح را بر خود نهاده بود، به سلمیه آمد و به تجارت مشغول شد و ادعای کرد که شیعه و از داعیان امام مستور از فرزند امام جعفر صادق است.

۴۶- رک: برنالد لوئیس، همان، ص ۱۱۴-۱۱۵، و و ما سبق من هذا البحث.

۴۷- رک: همان منابع.

۴۸- رک: مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۲۲ و هامش شماره ۵۲. برنالد لوئیس، اصول الإسماعیلیه و الفاطمیة و القرمطه، ص ۸۹، ۹۳.

۴۹- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۳۱، ۴۷-۴۸. رک: أبوالمحاسن، النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۷۵، ۷۶، ۱۶۶، ۲۲۹.

۵۰- این مرتبه‌ها که از دوازده مرتبه تشکیل شده است به شرح ذیل می‌باشد: «امام، حجت، داعی الدعاء (باب)، داعی البلاغ، داعی مطلق یا نقیب، داعی مأذون، داعی محصور، نجاح ایمن، جناح ایسر، مکاسر، مغالب، مستجیب. رک: مصطفی غالب: أعلام الإسماعیلیه، ص ۲۴-۲۵. و حال آنکه اسماعیلیان جهان اسلام را به دوازده جزیره تقسیم کردند و برای هر جزیره جمعی از داعیان را فرستادند.

۵۱- رک: غزالی، أبو حامد بن محمد، (ت ۵۰۵هـ/۱۱۱۳م)، فضائح الباطنیة، ص ۳۳. تحقیق عبد الرحمن بدوی، قاهره، ۱۹۶۴م. رک: ایمن فواد سید، الدولة الفاطمیة تفسیر جدید، ص ۴۲، الدار المصریة اللبنانیة، سنه ۱۹۹۲م.

۵۲- غزالی، فضائح الباطنیة، ص ۳۳.

۵۳- رک: شرح سفرهای مهدی (رحله المهدی عبدالله)، از سلمیه بسوی مغرب در مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۶۰-۶۱-۶۲ محمد جمال سرور، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۲۵-۲۶.

۵۴- و از دو انقلاب الزط و الزنج:

رک:

۵۵- بساسیری همان ابو الحارث ارسلان ملقب به مظفر است. نسبت دادن این اسم به نیسا یا رفسا، که شهری فارسی است، بسیار دور از ذهن و غیر معمول است. نگاه کن به یاقوت حموی «معجم البلدان» وی یکی از رهبران ترک عباسی است، اواخر دولت آل بویه میان او و ابن مسلمة وزیر خلیفه عباسی القائم بامر الله اختلاف افتاد زیرا او برای رهایی از آل بویه از سلاجقه طلب یاری نمود. هنگامیکه طغرل بیک در سال ۴۴۷هـ/۱۰۵۵م، به بغداد آمد، بساسیری مجبور به فرار شد پس با خلیفه فاطمی، مستنصر مکاتبه (نامه نگاری) کرد و به او مال و سلاح داد و او را به همراه یکی از داعیان مشهور به نام وهبه هبه الله شیرازی در سال ۴۵۰هـ/۱۰۵۸م فرستاد. وی پیروزمندانه وارد بغداد شد و به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و شادباش‌ها و تهنیه‌ای برای او به سوی مصر فرستاد و در سال ۴۵۱هـ برای بار دوم طغرل بر او غلبه کرد و او را کشت و خلیفه عباسی را دوباره بر کرسی خلافت باز گرداند دیگر بار به نام وی خطبه خوانده شد.

۵۶- جمال سرور، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱-۴.

۵۷- اخبار جدید به به اقدامات ابن زکرویه و شورش او علیه امام در سلمیه اشاره می‌کند بطوریکه می‌گوید: همانا اسماعیلیه اول و از اسماعیلیه شاخه قرمطی، بر این اعتقاد داشتند که محمد بن اسماعیل همان امام هفتم و صاحب دوره هاست و روزی تحت عنوان مهدی باز خواهد آمد، و کسانی پس از او بر سر کار آمدند و حجت و نماینده او بودند، بالا بردن مقام ایشان در حد امام موجب تعدیلاتی به دست عبدالله بن مهدی شد که بموجب آن برای خودش و آیندگانش ادعای امامت نمود؛ و این عامل اختلافی بود که بین مرکز دعوت در سلمیه و قرمطیان ایجاد شد و حسین بن زکرویه ادعای امامت کرد و به سلمیه، پایگاه امام عبیدالله که عهده دار مقام ولایت در سال ۲۸۹هـ/ ۹۰۱م، بود یورش برد و آنرا تخریب نمود.

۵۸- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۶۲

۵۹- مقریزی، اتعاض، ص ۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

۶۰- جمال سرور، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۲۵.

۶۱- مقریزی، اتعاض، ج ۲، ص ۶۸. جمال سرور، ص ۳۱.

۶۲- ابن الاثیر، الكامل، ج ۷، ص ۳۰۹.

۶۳- همان ج ۷، ص ۳۱۰.

۶۴- ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۹۵.

۶۵- همان، ج ۱۲، ص ۸۳-۸۴.

۶۶- محمد بعلای، الأدب یافریقیه فی العهد الفاطمی، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۶-۷ و مابعد.

و رک: حولیات الجامعة التونسية، همان نویسنده، دو شماره ۱۰، ۱۷ للأعوام، ۱۹۷۳، ۱۹۷۹.

و رک: ابراهیم دسوقی جاد الرب، در کتابش، شعر المغرب خلافة المعز الفاطمی، قاهره، ۱۹۷۳.

۶۷- رک: محمد عبد الفتاح علیان، قرامطة العراق فی القرنین الثالث و الرابع الهجرین، ص ۲۰۳، قاهره. عارف تامر، همان، ص ۵۶، ۶۲.

- سلیمان بدور: الإسماعیلیة فی بلاد الشام فی العصر العباسی، ص ۱۴.

محمد زیود، العلاقات بین مصر و الشام فی العهدین الطولونی و الأخشیدی، دمشق ۱۹۸۹، ص ۱۵۴. عارف تامر، القرامطة، أصلهم و تاریخهم و حروبهم، ص ۱۷۲.

۶۸- رک: مقدیسی، أحسن التقاسیم فی معرفة العقالیم.

- محمد زیود، همان، ص ۱۵۲.

- حسن احمد محمود، مصر فی العصر الطولونی، ص ۱۷۱.

۶۹- ابن القلانسی، تاریخ دمشق، ص ۱، دمشق ۱۹۸۳.

- خاشع معاضیدی، الحیاة السیاسیة فی بلاد الشام خلال العصر الفاطمی، ص ۳۳، بغداد، ۱۹۷۶. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۸۸، ۹۰.

- محمد عبد الفتاح علیان، همان، ص ۲۰۳.

۷۰- سلمان بدور، همان، ص ۱۴.

۷۱- رک: محمد عبد الفتاح علیان، همان، ص ۲۰۳. محسن الأمين، خطط جبل عامل، ص ۸۵ تا پایان.

۷۲- بکری، المغرب فی ذکر بلاد إفريقيا و المغرب، ص ۲۹-۳۱.

- جمال سرور، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۲۸-۲۹.

- سید عبد العظیم سالم، و عبادی، تاریخ البحریة الإسلامیة فی حوض البحر الأبيض المتوسط (البحریة الإسلامیة فی المغرب الإسلامی)، الإسكندریة، ۱۹۹۳، ص ۱۳۶-۱۳۷ تا پایان.
۳- منابع سابق.

۷۴- جمال سرو، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱۵۴، ۱۵۹ به نقل از:
- مقریزی، اتعاض، ج ۱، ص ۱۳۷. ج ۲، ص ۶۷، ۱۵۹. و الخطط، ج ۲، ص ۲۷۳. رک: محمد عبد الله عنان، تاریخ الجامع الأزهر، ص ۱۸-۱۹.

۷۵- رک: جمال سرو، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱۵۴، ۱۵۵ به نقل از:
- مقریزی، همان، ج ۲، ص ۳۴۱. اتعاض، ج ۱، ص ۲۲۷.
- حسن خضیری احمد، علاقات الفاطمیین فی مصر بدول المغرب، ص ۱۶۰-۱۶۱، قاهره، مکتبه مدبولی.

۷۶- مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۳۴۱. رک: محمد کامل حسین، الأدب فی العصر الفاطمی، ص ۸۹-۹۰-۹۱ و مابعدها.
جمال سرو: همان، ص ۱۵۴، ۱۶۰. حسن ابراهیم حسن، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱۳۷-۱۳۸. حسن خضیری، همان، ص ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳.

۷۷- جمال سرو، همان، ص ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰. محمد کامل حسین، فی أدب مصر الفاطمیة، ص ۸۹-۹۰-۹۲-۹۳-۹۴.
۷۸- مقریزی، المواعظ، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹. اتعاض، ج ۲، ص ۵۶. محمد عبد الله عنان، تاریخ الجامع الأزهر، ص ۵۱، ۵۳.
- رک: عارف تامر، أربع رسائل اسماعیلیة، ص ۳۹، ط ۲، بیروت، ۱۹۷۸.

۷۹- محمد کامل حسین، فی أدب مصر الفاطمیة، ص ۱۰۲، ۱۰۳. حسن خضیر احمد، علاقات الفاطمیین فی مصر بدول المغرب، ص ۱۶۹ تا پایان. به نقل از قفطی، تاریخ حکماء الإسلام، ص ۵۱-۱۱۴-۱۱۵. و ابن ابی اصیبه، ج ۲، ص ۹، ۹۰، ۱۰۶.

۸۰- خیر الله سعید، عمل الدعاة الإسلامیین فی العصر العباسی، ص ۲۵۱ و مابعدها، دمشق، ۱۹۹۳.
۸۱- خطط نگاری، یعنی وصف محله‌ها و ناحیه‌های یک شهر؛ نوعی جغرافیای تاریخی اقلیمی است که در بسیاری از سرزمینهای اسلامی شناخته شده بود چرا که مقدمه برخی از کتاب‌هایی که که ذیل نام شهرها نگاشته شده مانند بغداد، خطیب بغدادی و تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر و الاعلاق الخطیبة فی ذکر امراء الشام و الجزيرة، ابن شداد مشتمل بر توصیف محله‌ها و کوچه‌ها و به طور کلی توپوگرافی این شهرهاست. (مترجم).

۸۲- محمد جمال الدین سرو، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱۵۸-۱۵۹.
۸۳- محمد کامل حسین، همان، ص ۱۰۹.

۸۴- محمد کامل حسین، فی أدب مصر الفاطمیة، ص ۱۱۲-۱۱۳.
- جمال الدین سرو، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱۵۵-۱۵۹.

۸۵- محمد کامل حسین، همان، ص ۱۱۳-۱۱۴.
۸۶- محمد کامل حسین، همان، ص ۹۱-۹۲-۹۳.

۸۷- مصطفی غالب، ابن سینا، ص ۱۳، ۱۷، ۱۸، مکتبہ الهلال، بیروت، ۱۹۹۱م.

- و رک: اقتباسات تیسیر شیخ الأرض، المدخل إلى فلسفہ ابن سینا، ص ۷۴-۷۵، بیروت، ۱۹۶۷م.

۸۸- مقریزی، المواعظ، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹. عارف تامر، أربع رسائل، ص ۳۹ تا پایان.
- محمد کامل حسین، فی أدب مصر الفاطمیة، ص ۱۰۲-۱۱۳ تا پایان.

- محمد جمال الدین سرور، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۱۵۸-۱۵۹.
- خیر الله سعید، همان، ص ۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲.
- ۹۴- خیر الله سعید، همان، ص ۱۸۲-۱۸۳.
- رک: مصطفی غالب، أخوان الصفا، ص ۲۰ تا پایان.
- ۸۹- رک: مصطفی غالب، أخوان الصفا، ص ۲۰، ۲۸. فی سبیل موسوعه الفلسفیه، دار الهلال، ۱۹۷۹، همچنانکه منابع فاطمیة خاطر نشان کردند که امام عبدالله بن محمد بن اسماعیل شمار رسائل اخوان الصفا را ۵۲ رساله قرار داد که کارش از روی حکمت بود و آن را بر اساس تعداد حروف اسمش به حساب ابجد قرار داد وی اولین کسی بود که در عهد گذشته در دوران اسماعیلیان این نوع از حساب را بکار گرفت. به مثال زیر توجه نمایید:
- عبد الله بن محمد
- انجمن اخوان الصفا حزبی سری است که در بصره تاسیس شد این حزب اندیشه‌های خود را از آموزه‌های ارسطو و پیروان افلاطون و گنوسیستها که تحت تاثیر آموزه‌های مسیحیت و همچنین اندیشه‌های معتزله و اسماعیلیه و دیگران بودند؛ گرفت. و معتقد بودند که روح دارای اصلی آسمانی نیرو گرفته از خداوند است. و افکار خود را بر پایه اصول علمی بنیان نهادند و ۵۲ رساله تالیف کردند از جمله ۱۴ رساله که به بحث پیرامون ریاضیات و منطق و ۱۷ رساله در خصوص علوم طبیعی و روانشناسی و ۱۰ رساله در زمینه متافیزیک و دیگر علوم و ۱۱ رساله در موضوعات مختلف مثل تصوف و سحر و جادو و ستاره شناسی و غیره می‌پرداخت. این رسائل اولین تلاش برای تصنیف علوم نزد مسلمانان بود، بیشترین دانشمندان معروف و کسانی که این موسوعه را تدوین کردند از اسماعیلیان بودند.
- رک: سعید عاشور و همکارانش، تاریخ الحضارة الإسماعیلیة العربیة، ص ۹۵-۹۶، کویت، ط ۲، ۱۹۸۶.
- و حال آنکه عارف تامر بیان می‌کند: که امام احمد پسر عبدالله است و عبدالله زاده سلمیه در سال ۱۹۸هـ نیست، وی دارای علم فراوانی است و موسوعه رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء به او نسبت داده شده است.
- رک: عارف تلمر، همان، ص ۳۶.
- ۹۰- سعید عاشور و همکارانش، همان، ص ۹۶.

فهرست منابع و مصادر:

- ۱- إحصان إلهی ظهیر، الإسماعیلیة تاریخ و عقائد، لاهور پاکستان، ۱۹۸۶.
- ۲- إسماعیل المیرعلی، القرامطة، بیروت، ۱۹۸۳.
- ۳- إدريس، عماد الدين، تاریخ الخلفاء الفاطميين بالمغرب، تحقیق محمد الیعلای، بیروت، ۱۹۸۵.
- ۴- أمینة بیطار، تاریخ العصر العباسی، ط ۴، منشورات جامعه دمشق، ۱۹۹۷.
- ۵- أیمن فؤاد سید، الدولة الفاطمیة تفسیر جدید، ط ۱، القاهرة، ۱۹۹۲؛ أبو الفداء (ت ۷۳۲)، تقویم البلدان، طبع فی مدینة باریس، سنه ۱۸۵۰م.
- ۶- برنارد لویس، أصول الإسماعیلیة و القرامطة، مراجعة خلیل أحمد خلیل، ط ۳، بیروت، ۱۹۹۳.
- ۷- حسن ابراهیم حسن، تاریخ الدولة الفاطمیة فی المغرب و مصر و الشام و بلاد العرب، القاهرة، ۱۹۵۸.
- ۸- حسن زنون، القرامطة بین الدین و الثورة، بیروت، ۱۹۸۸.

۹- خاشع المعضیدی، الحیاة السیاسیة فی بلاد الشام خلال العصر الفاطمی، ۳۵۹-۵۶۷ هـ / ۹۶۹-۱۱۷۱ م، بغداد، ط ۱، ۱۹۷۶.

۱۰- خضر احمد عطا الله، علاقات الدتله الفاطمیة بالدول الاسلامیة و الاجنبیة، بیروت: دار بن زیدون.

۱۱- خیر الله سعید، عمل الدعاة الإسماعیلیین فی العصر العباسی، دمشق، ط، ۱۹۹۳.

۱۲- ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر، ج ۱، بولاق، ۱۲۸۴ هـ

۱۳- سعد زغلول عبد الحمید، تاریخ المغرب العربی، ج ۱، الی ج ۳، الاسکندریه، ۱۹۹۰.

۱۴- الشهرستانی، الملل و النحل، ج ۱ - ج ۳، تحقیق أحمد حمد فهمی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۱۵- عارف تامر، معجم الفرق الإسلامیة، بیروت، ۱۹۹۰.

- أربع رسائل اسماعیلیة، تحقیق عارف تامر، بیروت، ۱۹۷۸.

- القرامطة بین الإلتزام و الإنکار، دمشق.

- تاریخ الإسلامیة، ج ۱ الدعوة و العقیدة، لندن و قبرص، ۱۹۹۱.

۱۶- عبد الفاتح مقلد الغنیمی: موسوعة المغرب العربی، القاهرة، ۱۹۹۴.

۱۷- عبد المنعم ماجد: ظهور خلافة الفاطمیین و سقوطها، دار الفكر العربی، القاهرة.

- نظم الفاطمیین و رسومهم، القاهرة، ۱۹۳۷.

۱۸- علی نوح: الخطاب الاسماعیلی، دمشق، ۱۹۹۴.

۱۹- عادل العبد الجادر: الاسماعیلیون (كشف الأسرار و نقد الأفكار)، الكويت ۲۰۰۲.

۲۰- القاضی النعمان: المجالس و المسایرات، تحقیق الحیب الفقهی و زملائه، تونس، ۱۹۷۸.

۲۱- ابو المحاسن: النجوم الزاهرة فی أخبار ملوک مصر و القاهرة، ج ۱، ۱۶، دار الکتب المصریة، القاهرة، ۱۹۲۹-۱۹۷۲.

۲۲- محسن الأمين: خطط جبل عامل، ط ۱، بیروت، ۱۹۸۳.

۲۳- محمد أحمد زیود: العلاقات بین مصر و الشام فی العصرین الطولونی والأخشیدی، دمشق ۱۹۸۹.

۲۴- محمد جمال الدین سرور: تاریخ الدولة الفاطمیة، القاهرة، ۱۹۹۵.

- النفوذ الفاطمی فی بلاد الشام و العراق فی القرنین الرابع والخامس بعد الهجرة، دارالفکر، مصر، ۱۹۵۷.

- ٢٥- محمد عبدالله عنان: الحاكم بأمر الله وأسرار الدعوة، القاهرة، ١٩٨٣.
- ٢٦- محمد كامل حسين: فى أدب مصر الفاطمية، دار الفكر العربى.
- ٢٧- محمد البعلاوى: الأدب بإفريقيه فى العصر الفاطمى، بيروت، ١٩٨٦.
- ٢٨- مصطفى غالب: فى رحاب إخوان الصفا و خلان الوفاء، بيروت، ١٩٦٩.
- ٢٩- المقرئى: إتعاض الخلفاء، ج ٢، تحقيق الشىال، القاهرة، ١٩٦٧. -المواعظ والإعتبار بذكر الخطط والآثار (بوقاق ١٢٧٠هـ).
- ٣٠- مىكال يان دى خويه: القرامطة نشأتهم ودولتهم وعلاقتهم مع الفاطميين، ترجمه و تحقيق حسين زينه، بيروت، ١٩٨٦.